

از میان رفت فیل و فیلسوار مخزن تاج و تخت و ایوانا  
 هست این قصه عجیب و قریب یادگار عیب زاکانا  
 جان من پند گیر از این قصه که شوی در زمانه شادانا



غرض از موش و گر به بر خواندن

مدعا فهم ای پسر جانا

پایان

### قصه شیرین عبارت سنگیراش

بنام خداوند بخشنده مهربان

سنگتراشی بود اندر کوه طور سنک تراشیدی و کفتی ای غفور  
 تو کجائی در میان آسمان چند باشی بیش چشم ما نهان  
 خوب باشد گریبائی در زمین در بر ما یا اله العالمین  
 خانه سنگی تراشم بهر تو چاکر در گاه باشم بهر تو  
 خوش بفرما جاست اندر کوهسار ارغوانی لاله های سرغزار  
 گر تو خواهی کشت صحرائی کنی بامن آئی و تماشائی کنی  
 دزدی باغی نیست اینجا اینزمان تو بیا اینجا مترس از کافران  
 گر شغال و خوک آید یا پلنگ بشکنم پهلوی آنها را بسنک  
 روز از رویت پیرانم مگس شب بگردخانه کردم چونعسس  
 این بگفت و خانه را بنیاد کرد از تضرع ناله و فریاد کرد  
 سنگتراش از بهر دیدار خدا سنگتراشیدی چهل شب تا صبا  
 کاسه ها پر قوت کرد و سر نهاد کوزه ها پر آب کرد و در نهاد  
 در کنار تخت بالین ساخته شش جهت آنخانه را پرداخته  
 خشت و سنگی بر نهادی پشت در کوزه پر آب پهلوش دگر  
 زار و فالان همچو بلبل در بهار صد هزاران هر یکی نالید زار  
 کفت یارب گریبائی اینزمان از گرم آئی فرود از آسمان